

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران

سال یکم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴

جایگاه کورش دوم در منابع یونانی و عبرانی

زهرا کائید^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۲

تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۱۲

چکیده

کورش دوم به عنوان بنیان‌گذار امپراتوری هخامنشی از نظر ویژگی‌های شخصیتی و عملکرد سیاسی مورد توجه مورخان جهان باستان از جمله هرودوت، گزنفون، کتزیاس قرار گرفته است. به دنبال فتح بابل در سال ۵۳۹ پ.م کورش دوم فرمان آزادی اقوام اسیر در بابل از جمله یهودیان که سالها پیش توسط نبوکدنصر به اسارت گرفته شده بودند را صادر نمود و به آنها اجازه داد به سرزمین‌هایشان بازگردند. در پی این اقدام و نیز حضور یهودیان از جمله عزار و نحمیا در دربار شاهان هخامنشی، به نام چند تن از شاهان هخامنشی خصوصاً کورش دوم در کتاب تورات برمی‌خوریم. همچنین با توجه به نقدهای درونی که از منابع یونانی و عبرانی به عمل آورده شد، واقعیت چنین به نظر می‌رسد که منابع یونانی تا حدودی از موضع رقیبان هخامنشیان به بیان تاریخ و احوالات کورش دوم پرداختند اما در جبهه مقابل منابع عبرانی با توجه به تسامح مذهبی که کورش دوم نسبت به آنها اعمال کرد، دیدگاهی بسیار مساعد و مثبتی را نسبت بنیان‌گذار امپراتوری هخامنشی به نمایش گذاشته‌اند. با توجه به دیدگاه‌های منابع یونانی و عبرانی پژوهش فوق درصدد پاسخگویی به دو سوال است اول اینکه، آیا منابع یونانی می‌توانند تصویر کاملاً تاریخی و منطبق بر واقعیت از کورش دوم ارائه دهد؟ در صورت ضعف منابع فوق، به چه منابعی می‌توان استناد نمود و سوال دیگر اینکه می‌توان براساس قرانت منابع توراتی و فرمان آزادی سازی یهودیان چنین استنباط کرد که کورش دوم معتقد به دین یهودیت بوده است؟

واژگان کلیدی: کورش دوم، منابع یونانی، منابع عبرانی، ارزیابی و نقد، استوانه کورش.

کوروش دوم در منابع یونانی

برای پژوهشگری که بخواهد مراحل تشکیل امپراتوری هخامنشی را بر پایه اطلاعات منابع یونانی (کلاسیک) بازسازی کند، باید گفت این منابع برای نیل به چنین هدفی بسیار مفید و جامع نیستند. زندگی کوروش دوم از هنگام تولد، پادشاهی و مرگ وی در منابع یونانی از طریق چند روایت متناقضی بدست ما رسیده است. قسمت دوم کتاب اول هرودوت تحت عنوان تاریخ کوروش به سرگذشت این پادشاه اختصاص دارد. هرودوت^۱ مدعی است درباره تاریخ کوروش از آن عده پارسی‌هایی پیروی نموده که قصدشان تجلیل تاریخ کوروش نبوده، بلکه حقیقت واقعی را بیان کردند و با اینکه می‌تواند درباره کوروش سه روایت مختلف دیگر را نیز نقل کند اما به گفته‌های آن دست از پارسی‌ها متکی است. به گفته هرودوت کوروش دوم فرزند کمبوجیه پارسی و شاهزاده خانم ماندان، دختر آسیتاگ پادشاه ماد است. آسیتاگ از پیشگوییایی که برای پسری که از دخترش متولد خواهد شد و برای او سرنوشتی شومی خبر داده بودند، هراسان شد و ترجیح می‌دهد داماد خود را مردی «از یک خانواده خوب و خوشنام برگزیند» که در هر حال چنین مردی در درجه‌ای پایین‌تر از یک فرد مادی متوسط قرار می‌گرفت. تعبیری که مغان از یک رویای تازه به او می‌دهند، بر او روشن می‌سازد که نوهی دختر وی به جای او پادشاه خواهد شد. پس آسیتاگ تصمیم به قتل نوه خود می‌گیرد و هارپاگ، مردی مادی که از خویشاوندانش و از وفادارترین کسان او بود و نیز همه کارها خود را به او واگذار می‌کرد مامور انجام این کار ساخت. هارپاگ، نگران آنکه در آینده قاتل کودک معرفی شود اجرای این کار را از چوپان خود بنام میتردتس خواست و چون اتفاقاً در همان زمان همسر چوپان اسپاکو، طفلی مرده به دنیا آورده بود مانع از کشتن نوزاد شد. از آن پس آن کودک که بعدها کوروش نامیده شد، توسط زن چوپان و بنام فرزند او بزرگ شد. در ادامه هرودوت می‌گوید از سن ده سالگی، علائم بزرگی در کوروش نمایان شد، که وی در بازی با دوستانش خویش را پادشاه قلمداد می‌کرد که روزی پسر ارتامبرس یکی از بزرگان ماد را به شدت تنبیه می‌کند و در پی این جریان آسیتاگ به هویت واقعی کوروش پی می‌برد و هارپاگ را مجازات کرد و به توصیه مغان نیز کوروش را به پارس، نزد خانواده‌اش فرستاد. هرودت چنین ادامه می‌دهد، بعد از اینکه کوروش به سن بلوغ رسید به یاری هارپاگ که کینه آسیتاگ را در دل داشت، حکومت مادها را ساقط می‌کنند و عصر فرمانروایی پارسها آغاز می‌شود.^۲ در واقع روایت اصلی هرودوت درباره ایران را به دو بلوک بزرگ می‌توان تقسیم کرد که اولی توصیف سقوط دولت ماد و ظهور کوروش است که در کانون آن هارپاگ مادی قرار گرفته است. این گزارش از داستانهای متعددی با خاستگاههای متفاوت تشکیل شده است که مشهورتر از همه زایش و پرورش کوروش است که بنیادش افسانه‌های میان‌رودانی

۱. هرودت، تواریخ، ج. ۱، ص ۱۸۴.

۲. همان، ص ۲۲۰-۱۹۴.

است که پیشینه‌اش به دوره سومری باز می‌گردد که با بخشی از اسطوره رسمی درباره دودمان هخامنشی تطبیق داده شده است. اما به رغم استفاده‌ای که از عناصر پراکنده شده اما روایت از وحدت برخوردار است و تعدادی مضمون تکراری وجود دارد (مانند خوردن گوشت انسان) که نمایانگر یگانه دستکاری غیر یونانی در داستان است و با توجه به وجود نگرش مادی در داستان بعید نیست که شکل اساسی آن یک روایت اشرافی مادی بوده باشد. فرضیه دیگری که می‌گوید روایت خانوادگی خود هارپارگ برای هرودوت نقل شده، با توجه به چگونگی پایان داستان بعید می‌نماید، زیرا از زبان آستیگ، شاه ماد به هارپارگ گفته می‌شود «تو نه تنها احمق‌ترین، بلکه بیدادگرترین مردم هستی. احمق‌ترین چون وقتی قدرت داشتی تاج را بر سر خود بگذاری بر سر دیگر گذاشتی، بیدادگرترین زیرا به خاطر خوردن آن خوراک، (یعنی گوشت تن پسر) مادها را به ورطه نابودی انداختی»^۱. همگان پذیرفته‌اند که هرودوت بیشتر اطلاعات خود را از روایات شفاهی بدست آورده است. حتی کسانی که به این نکته شک دارند، می‌پذیرند که او می‌کوشید در منابع خود را شفاهی معرفی کند و بدین منظور یا آن‌ها را می‌ساخت و جعل می‌کرد یا اگر مکتوب بودند آنان را شفاهی وانمود می‌ساخت.^۲ قبلاً به این مطلب اشاره شد که هرودت از سه روایت دیگر درباره اصل و منشا کورش با خبر است. یکی از این روایتها به گزارش ژوستن چنین است که چوپان، نوزاد را در جنگل گذاشته و او در آنجا توسط سگ ماده‌ای که به او شیر می‌داده است و طفل را از آسیب جانوران درنده و پرندگان شکارچی مصون می‌داشته زنده مانده است.^۳ روایت سوم به نقل از کتزیاس که روایت وی نیز توسط نیکلائوس دمشقی منتقل شده است، کورش را نه به عنوان نوهی آستیگ شاه مادی و نه حتی یک هخامنشی، بلکه مردی عادی از قبیله پارسی معرفی می‌کند. و پدرش بنام آتراداس یا آتردیس از شدت فقر راهزنی می‌کرد و مادرش آرگوسته که بزچرانی بوده، هنگام بارداری خواب دیده بود که پسرش به مقامی شامخی در آسیا دست خواهد یافت. کورش که برای کسب درآمد به دربار آستیگ راه پیدا کرده، توسط خواجه بزرگ دربار بنام آرتم بارس به ساقی-گری شخص شاه گمارده شد. آستیگ کورش را مامور سرکوب قیام کادوسیان کرد، اما کورش خود یاغی شده، شورشیان را نیز با خود همراه کرد. وی سپس آستیگ را شکست داده، خود بر تخت پادشاهی ماد و پارس نشست.^۴ چرا باید روایت کتزیاس تا این اندازه با روایت هرودوت متفاوت باشد؟ ساده‌ترین توجیه این است که کتزیاس عمداً و به خواسته خویش منکر نژاد و تبار پادشاهی کورش دوم شده بود. احتمال می‌رود کتزیاس که در دربار هخامنشی پزشک اردشیر دوم بود و شاید این پادشاه به دلیل پیکار برادرش کورش کوچک، کوشش داشته است که از جایگاه وی بکاهد و در نتیجه موجب این

۱. ماری، «هرودوت و تاریخ شفاهی»، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۱۴۳.

۳. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۷۱.

۴. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۳۱.

روایت کتزیاس شده باشد^۱. این در حالی است که از تواریخ هرودت و اسناد میخی شاهان بعدی پارس چنین مستفاد می‌شود که کورش از دودمان هخامنشی بوده است که خود بر قبیله پاسارگادی فرمان می‌راند.^۲ همچنین در نقد و بررسی گفته‌های کتزیاس بسیار محتمل است که وی لااقل در کتاب پرسیکای خود نیز بر گواهی‌های شفاهی تکیه کرده است. بدون شک هرودت و چند مولف یونانی دیگر نیز مطالب و روایتهای گوناگونی را که پیرامون کورش نقل شده است به آیندگان انتقال داده‌اند.^۳ به تعبیر برخی نیز داستان کتزیاس درباره اصل و مراحل رشد کورش بسیار شبیه افسانه قدیمی درباره سارگن اکدی است که کودکی‌اش با سرگردانی در یک گهواره آغاز شد و پس به مقام باغبانی، ساقی‌گری و بالاخره پادشاهی رسید. از این رو کتزیاس این داستان را شنیده و به کورش نسبت داده است.^۴ گزنفون درباره اصل و نسب کورش می‌گوید: کورش پسر کامبوزیا پادشاه پارس و مادرش ماندانا دختر آستیاژ پادشاه ماد بود و نسبش به قبیله پرسید می‌رسید. پرسیدها نژاد خویش را از ستاره راس العقول یا پرسه گرفته‌اند.^۵ اما به تعبیری این گمان نادرست درباره نسب کورش و ریشه نام پارسی‌ها حاکی از دیدی یونانی محور است. پارسیان نام خود را از منطقه پارسه گرفتند، منطقه‌ای که چندین سده در آنجا و در کنار مردمان بومی ایلامی می‌زیستند.^۶ گزنفون در تاثیر پیوند ازدواج کمبوجیه اول با دختر آستیاگ از هرودت پیروی می‌کند ولی درباره روابط سیاسی بین ماد پارس توضیحی نمی‌دهد.^۷ اکثر مورخان بر طبق روایات منابع یونانی کورش را حاصل ازدواج کمبوجیه پارسی و ماندانا دختر شاه مادی می‌دانند و آن را موثق قلمداد کردند اما برخی ضمن بیان دلایلی این نظریه سنتی را رد کردند. هینتس، خاطر نشان می‌کند که در این صورت کورش باید قبل از سلطنت آستیاگ، دست کم پانزده ساله بوده باشد وی از این ناسازگاری نتیجه می‌گیرد که کورش نوهی آستیاگ نبوده است هینتس به قطعه‌ای از دینیون اشاره می‌کند که بنابر آن، کورش هنگام آغاز پادشاهی چهل سال داشته و سی سال نیز سلطنت کرده است و از آن جا که بنابر منابع بابلی، وی در سال ۵۳۰ پ.م درگذشته است، بنابراین باید حوالی ۶۰۰ پ.م زاده شده باشد. این در حالی است که حتی با فرض صحت گفته دینیون می‌توان تصور کرد که ماندانا پیش از به تخت نشستن آستیاگ به همسری کمبوجیه درآمده باشد. چندان که از منابع دیگر در می‌یابیم که دختر دیگر آستیاگ نیز در ۶۱۴ پ.م به همسری نبوکدنصر درآمده است که در آن هنگام، نبوکدنصر

۱. فرای، میراث باستانی ایران، ص ۱۳۱.

۲. داندامايف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۳۱.

۱. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۵۰.

۴. کوک، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۵۸.

۵. گزنفون، کورش نامه، ص ۲.

۶. برخی نیز برای ریشه نام قبیله پارسی‌ها معتقدند که کلمه پاسارگاد را به صورت پارسی باستان آن یعنی پاسرا- گادا یعنی کسانی که گرز گران یا قوی دارند باید معنی کنیم (شهبازی، ۱۳۸۶: ۱۹؛ دریایی، ۱۳۸۵: ۱۹).

۷. برسیوس، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۵۳.

هنوز ولایت عهدی بابل را بر عهده داشت.^۱ همچن می توان تصور کرد که داستان ازدواج کمبوجیه اول و ماندانا، دختر شاه ماد، احتمالاً بعد از فتح ماد به وسیله کورش در سال ۵۴۷ پ.م بر سر زبانها افتاده و به منظور مشروعیت و وجهی قانونی دادن به حکومت کورش بوده است.^۲ هدف تمامی این روایت‌ها، قبل از هر چیز آن است که یاد و خاطره یک بنیانگذار خارق العاده جذاب را در معرض ستایش بگذارند، که از آغاز تولد، نامزد تقدیر و سرنوشتی جدا از سایر مردمان بوده است و با همین کیفیت، افسانه بنیانگذار در نزد جوانان پارسی، سینه به سینه و به شکل روایی انتقال یافته است. آنچه که در روایت‌های متفاوت مشترک بوده، همان اصل و منشا کورش است که غالباً آن را در محیط روابط و مناسبات با قدرتمندان مادی می‌گذارند و این اصل و منشا در جریان واژگونی استیلای مادها به وسیله پارسی‌ها نیز به ترتیب مشابه نقل شده است. اما روایت‌های متفاوت مربوط به بنیانگذار، در عین حال که کورش را آفریننده امپراتوری پارس و همان شخص می‌دانند که علیه مادی‌ها قیام کرده است، اما ضرورتی ندیدند که از پارسی‌های قبل از کورش نیز سختی به میان بیاورند.^۳ در نکته مهمی هرودوت معتقد بود پارسی‌ها علاوه بر اینکه در زیر سیطره مادی‌ها بودند نیز آنان تحت رهبری کورش برای کسب ثروت و بهتر شدن شرایط زندگی بر آستیاگ یورش بردند.^۴ در واقع این گفته هرودوت احتمالاً از این فرض ریشه گرفته که مادی‌ها امپراتوری شکل دادند که پایانی بردولت آشور قرار داد، اینکه مرزهای کشورشان تا رود هالیس گسترش یافت و در پی آن به رقابت‌های منطقه‌ای وارد شدند. به هر حال مدرک قدیمی‌تر نیست تا هرودوت را در این باره تأیید کند که پارسی‌ها «نخستین مردمی بودند که تحت تابعیت ماد درآمدند»، یا اینکه پارسی‌ها هرگز تحت حاکمیت مادی‌ها نبودند. برای توضیح مشکل رابطه پارسی‌ها و مادی‌ها، بررسی برخی از اسناد و منابع دیگر به ویژه منابع هم‌زمان یعنی منابع میارودانی ضروری به نظر می‌آید.^۵ کورش دوم در استوانه‌اش از نیاکان خویش صحبت می‌کند و خود را با افتخار یک انسانی و نیز اجداد خود را شاهان انشان معرفی می‌کند: «کورش شاه انشان، کمبوجیه اول شاه انشان، کورش اول شاه انشان، چیش‌پیش شاه انشان» از دودمانی که همیشه شاه بودند.^۶ در واقع شاه انشان لقبی بود که شاهان ایلامی از هزاره دوم پ.م در کتیبه‌هایشان به کار می‌بردند و خود را شاه انشان - شوش می‌نامیدند. بکارگیری این لقب از سوی کورش دوم و اجدادش به روشنی نشان از اهمیت انتخاب این لقب در نزد پارسی‌ها دارد. آنان با به کار بردن این لقب خود را وارثان و حاکمان

۱. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۳۰.

۲. برسیسوس، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۵۵.

۳. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ص ۷۲.

۴. هرودت، تواریخ، ج. ۱، ص ۲۱۲-۲۱۰.

3. Imanpour, "The Medes and Persians: were the Persians ever ruled by the Medes?", p. 66.

6. Kuhrt, The Persian Empire A corpus of source from the Achaemenid period, vol. 1, p. 70.

سرزمینی معرفی نمودند که پیش از این قسمتی از قلمروی حکومت ایلام بود. نه تنها در استوانه بلکه در دیگر منابع میان‌رودان از جمله مُهرها، آجرهای اور و نیز استوانه نبونید از سیپار، کورش و نیز اجدادش را شاه انشان معرفی نمودند.^۱ بنابراین بر طبق ادعای کورش دوم پارسیان بر انشان / پارسه در طی سه نسل قبل از کورش با عنوان شاه بزرگ حکومت کرده بودند. ادعای کورش با متن مستقلی از آشوربانیپال نیز تایید می‌گردد که در آن آمده «کوراش، شاه زمین پارسوماش، پیروزی مقتدرانه (آشوربانیپال) را شنید و پسرش آروکورا به همراه باج به نینوا فرستاد» بسیاری از پژوهشگران پذیرفته‌اند کوراش مذکور در متن آشوربانیپال می‌تواند پدر بزرگ کورش دوم باشد، یعنی کورش اول که در انشان / پارسه تا ۶۴۰ پ.م حکومت می‌کرد. بنابراین اگر کورش اول تابع مادها بوده باشد هیچ دلیلی برایش نبود تا در مورد پیروزی مقتدرانه آشوربانیپال نگران شود و در پی آن پسرش را همراه با خراج جهت احترام به نینوا بفرستد در حالیکه طبق نظر هرودوت او تابع فرورتیش بوده است.^۲ یکی از مهمترین اسناد بومی که اثبات می‌کند پارسی‌ها یعنی اجداد کورش مستقل از ماد بودند مُهری یافت شده از تخت جمشید به شماره PFS 93 است که دارای کتیبه ایلام نو با مضمون «کورش انشانی، فرزند چیش‌پیش» می‌باشد این مُهر متعلق به کورش اول پدر بزرگ کورش دوم بوده است. این مُهر به مانند مُهرهای دوره ایلامی نو موجود در بایگانی پیرپونت مورگان^۳ دارای الگوهای هنر ایلام نو می‌باشد که در آن فردی دارای کمربند باریک، کمانی کوچک و شانه‌های پف کرده می‌باشد این مُهر اولین سند نوشتاری مربوط به یک شاه پارسی است. این مُهر مشخص می‌کند کورش (ایلامی Kuras) پدر بزرگ کورش دوم فرمانروای شهر انشان / پارسه بوده است و نیز پدرش چیش‌پیش (ایلامی Zispis) است. این چیش‌پیش قدیمترین عضو شناخته شده خاندان سلطنتی پارس است.^۴

درباره سیر و پیدی گزنفون که به زندگی داستانی شده کورش دوم اختصاص دارد و در آن به شرح و بسط آموزش و تربیت کورش جوان پرداخته شده است. مسلماً کورش مورد توصیف گزنفون آن کورش تاریخی نیست بلکه نماینده یک نوعی از فضیلت‌های پادشاهی است. بنابراین در تمام این رمان تاریخی باید اندیشه کرد و به این جستجوی نه چندان آسان پرداخت که در این کتاب چه مطلبی اصل و منشا هخامنشی دارد و چه مطلبی صرفاً یک تعبیر و تفسیر یونانی است. به عبارت کلی مولفان یونانی

5 Waters, "Cyrus and the Achaemenids", p. 94. Briant, "History of the Persian Empire (550-330 B.C)", p. 12. Dandamaev, "Achaemenid Imperial Policies and Provincial Governments", p. 270.

2. Imanpour, "The Medes and Persians: were the Persians ever ruled by the Medes?", p. 71.

2. Pierpont Morgan

4. Zournatzi, "Early Cross. Cultural Political Encounters along The Paths of The Silk Road: Cyrus The Great As a "King of The City of Anshan", p. 4. Garrison, "The Seal of Kura the Anzaniti, Son of e pe (Teispes), PFS 93: Susa- An an- Persepolis", p. 375-76.

در نوشته‌های خود یک دید و نظریه یونانی مرکزی از خلیقات و تاریخ پارس به آیندگان دادند.^۱ در سیروپدی^۲ فتح آشور به کورش نسبت داده شده است. در حالیکه سقوط آشور در سال ۶۱۲ پ.م در پی اتحاد ماد و بابل صورت گرفت. گزنفون که تمایل داشته است تا از کورش دوم یک آفریننده امپراتوری، در حداکثر گستردگی آن بسازد بنابراین او کشورگشایی‌های متعددی از جمله مطیع ساختن عربها و تعیین ساتراپی برای آنان، فتح قبرس و مصر را به کورش نسبت داده است در صورتی که فاتح مصر کمبوجیه پسر وی بوده است. بر این اساس اطلاعاتی که گزنفون درباره رویدادهای تاریخی می‌دهد به هیچ وجه پذیرفتنی نیستند. کورش دوم به جنگی بر ضد عرب‌های عربستان نپرداخته است او فقط اقوام عربی موجود در میانرودان را مطیع کرد و قبرس نیز تا سال ۵۳۹ پ.م خراج گذار فرعون مصر، آمازیس بوده است.^۳ نکته دیگر درباره کتاب سیروپدی یا کورش نامه این است که فصل آخر این کتاب از نظر محتوایی با کل کتاب متفاوت به نظر می‌رسد. در واقع کورش نامه، تصویری آرمانی از ایران باستان است اما این تصویر دوست داشتنی در فصل آخر کاملاً تغییر می‌یابد و حکمی خشن علیه آداب، سنن و نهادهای معاصر ایران صادر می‌شود. پژوهشگران اغلب شک کردند فصل آخر با همان دستی نوشته شده باشد که بقیه کتاب را نوشته است.^۴ از دیگر منابع یونانی که به شخصیت کورش دوم توجه کردند می‌توان ارسطو، افلاطون و آشیل را برشمرد. ارسطو^۵ یکی از علل توطئه بر ضد شهریان ستمگر را، زبونی و خواری ایشان می‌داند. همین زبونی و خواری شاهان است که گاهی حتی دوستان نزدیکشان را به کشتنشان تحریک می‌کنند زیرا اعتماد شاه آنان را به کامیابی خود امیدوار می‌کند و در این گمانشان می‌اندازد که شاه بر توطئه ایشان آگاه نخواهد شد. کسانی چون فرماندهان سپاه که نیروی نیز در دسترس خود دارند هیچگاه از شهریان نمی‌هراسند زیرا به کامیابی در دسایس خویش مطمئن هستند. مثلاً کورش، آسیتاگ را به این سبب کشت که زندگی پر تجمل او را سست و نیروی سپاهش را نیز فرسوده و ناتوان می‌دید. در تصویری که ارسطو از کورش دوم ارائه کرده است وی را قاتل آسیتاگ و همچنین فردی دانسته که از طریق توطئه بر حکومت مادی‌ها چیره یافته است. در حالی که به گفته هرودوت^۶ کورش، آسیتاگ را تا پایان عمر نزد خود نگاه داشت و در این مدت نیز آسیبی به وی وارد نکرد. همچنان که پیروزی کورش بر دولت ماد را نمی‌توان منحصرأ از طریق عملیات خاننا‌های که راه کشورگشایی را بر او هموار ساخته باشد، توضیح داد.^۷ در مقابل آشیل یا آسیخولوس، کورش دوم را به

۴. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۵۴.

۵. گزنفون، کورش نامه، ص ۱۰۳.

۳. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۳۸.

۴. وردنبورخ، «پنجمین پادشاهی شرقی و یونان مداری»، ص ۱۸۳.

۵. ارسطو، سیاست، ص ۲۶-۳۱۷.

۶. هرودت، تواریخ، ج. ۱، ص ۲۱۵.

۷. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۲۷.

عنوان پادشاهی آرمانی و ارجمندی که نظر کرده خدایان است معرفی می‌کند. وی می‌گوید: از آن هنگامی که خدایگان زئوس مقرر داشته است یک نفر به تنهایی در سراسر آسیا فرماندهی داشته باشد و عصای پادشاهی بدست گیرد. باری مدوس نخستین فرمانده سپاه بود پس از او پسرش کار او را کامل کرد چون فرزاندگی او بر هوس حاکم بود. پس از سومین نفر کورش آن مرد نیکبخت، در زمان فرمانروایش صلح برای همه دوستان برقرار نمود. ملت لیدی و فریژی را به زیر فرمان آورد و سراسر ایونی را با اقتدار مطیع کرد در حال که خداوند از او بیزار نبود.^۱ همسو با چنین دیدگاهی افلاطون فیلسوف یونانی نیز در کتاب معروفش قوانین ضمن ترسیم اوضاع ایران در زمان حکومت کورش و همچنین جانشینانش می‌گوید: در دوران پادشاهی کورش که ایران راهی میانه بین استبداد و آزادی پیش گرفته بود، ایرانیان هم خود آزاد بودند و هم می‌توانستند اقوام بسیاری را تحت فرمان خود درآورند. حکمرانان، زیر دستان را تا اندازه‌ای آزاد گذاشته بودند و اصل برابری را رعایت می‌کردند. سربازان فرماندهان خود را دوست داشتند و با رغبت و اشتیاق به جنگ می‌رفتند. اگر در میان آنان مردی روشن-بین بود که می‌توانست پیشنهادی عاقلانه بدهد، پادشاه بر وی رشک نمی‌برد و همه کسانی را که به او پندهای خردمندانه می‌دادند محترم می‌داشت و این آزادی و تبادل نظر باعث رشد کشور می‌شد و در ادامه افلاطون معتقد است این رشد و پیشرفت دوران کورش دوم در زمان جانشین وی کمبوجیه از بین رفت ولی در دوران داریوش اول احیا شد. افلاطون علت این رکود را چنین می‌داند که کورش با اینکه سرداری بزرگ و میهن پرست بود اما به تربیت فرزندان و اداره امور خانه خود اعتنائی نداشت. او از جوانی عمر خود را در میدان جنگ گذرانده و فرزندان خود را به زنان سپرده بود. تربیتی زنانه بدست زنان درباری، که در نعمت غوطه‌ور بودند. هنگامی که کورش درگذشت فرزندان او که در ناز و نعمت بزرگ شده و به لگام گسیختگی خو گرفته بودند. آنان به قدرت و ثروتی که از پدر بازمانده بود روی آوردند. نخست یکی از آنان چون نمی‌توانست تقسیم قدرت را میان همه برادران تحمل کند، دیگران را به قتل رسانید. پس خود به علت افراط در می‌خوارگی دیوانه شد و مادها و خواجه سراپان که حسی احترامی در برابر او نداشتند تخت و تاج، را از دستش گرفتند.^۲

منابع کلاسیک درباره چرایی و چگونگی درگذشت کورش به مانند تولد وی گونه‌های مختلفی از گزارشات را ارائه نمودند و باید گفت مبهم بودن جزئیات این واقعه یکی از بارزترین ابهامات تاریخ نگاری کلاسیک است. متأسفانه منابع ایرانی و هخامنشی اشاره‌ای به چگونگی درگذشت کورش ندارند. تردید نداریم که کورش تدارک حمله به مصر را می‌دید است، اما وی قبل از آن مصمم شد مرزهای شمال شرقی امپراتوری را از قبیله‌های بیابانگرد ماساژت پاک‌سازی کند. این مردمان همواره از

۱. آسیخولوس، ایرانیان، ص ۴۱.

۲. افلاطون، قوانین، ص ۹۹-۱۰۰.

نواحی آسیای مرکزی، خسارات سنگینی بر ساکنین سرزمینهای شمال شرقی شاهنشاهی وارد می‌کردند.^۱ در ادامه این روایت بر مبنای گفته هرودوت کورش دوم در جنگ با همین قبایل در مرزهای شرقی امپراتوری کشته شده است در حالی که بیست‌ونه سال سلطنت نمود. نکته مهم اینکه هرودوت به مانند تولد کورش مدعی است درباره چگونگی مرگ وی افسانه‌های زیادی نقل کرده‌اند ولی آن روایت را که بیش از دیگران معتبر دانستم نقل کردم.^۲ از این گفته هرودوت این نکته فهمیده می‌شود که وی برای شرح مرگ کورش با روایتهای گوناگونی روبرو بوده است. اما روایت چگونگی مرگ کورش توسط گزنفون بسیار متفاوت از هرودوت بیان شده است. در واقع وی ضمن شرح تصویری دارماتیک، مرگ کورش را طبیعی دانست.^۳ با این که به ادعای گزنفون کورش به مرگ طبیعی درگذشت اما کتزیاس می‌گوید او بر اثر جراحی که در جنگ با قبایل دربیگ برداشت، جان سپرد.^۴ دیودورسیسیلی مورخ قرن اول پ.م نیز مدعی بود کورش پادشاه پارسیان، که در زمان خود از دیگر پادشاهان قدرتمندتر بود، پس از اعزام سپاه علیه اسکیت‌ها شکست خورد و به اسارت درآمد و توسط ملکه این سرزمین مصلوب شد.^۵ در سخنی قابل تامل از استرابون درباره صحت روایت تاریخ نویسانی که می‌گویند کورش در جنگی با ماساژتها کشته شده است ابراز تردید می‌کند و معتقد است که هیچ کدام از آنان شرح درستی از این ماجرا به دست نمی‌دهند.^۶ با توجه به روایتهای متفاوت درباره مرگ کورش باید گفت که ده سال پایانی پادشاهی کورش به شدت ناقص مانده است و فقط این را می‌دانیم که شاه پارس در ۵۳۰ پ.م به یک لشکرکشی علیه ماساژتهای آسیای مرکزی اقدام نمود ولی درباره علل و مراحل عملیات نظامی، اسناد و گواهی‌های اطمینان بخشی در اختیار نداریم. زیرا حال و احوال مرگ کورش به سرعت در حاله‌ای از افسانه‌ها قرار گرفته است. به دلیل آنکه جنگ میان کورش و ملکه ماساژتها، تومیریس تاثیر خارق‌العاده‌ای بر دنیای تصورات آن زمان داشته است. اما حداقل این لشکرکشی تازه، نشانه مهمی است از آنکه قدرت پارسی برای حفظ استیلاي خود با چه دشواری‌هایی روبرو بوده است.^۷

جایگاه کورش دوم در منابع عبرانی

عهد عتیق که کتاب مقدس یهودیان می‌باشد، هم تاریخ و هم افسانه، و شامل مجموعه‌ای از قوانین، اشعار و مراثی، غیگیوی پیامبران یهود و همچنین عقاید فلسفی حکمای یهودی و مرتدان آن قوم را بیان

۱. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۹۷.

۲. هرودت، تواریخ، ج. ۱، ص ۲۸۶.

۳. گزنفون، کورش نامه، ص ۲۸۸.

۴. بدیع، یونانیان و بربرها روی دیگر تاریخ، ص ۲۶۷.

۵. دیودورسیسیلی، کتابخانه تاریخی، ص ۱۶۴.

۶. بدیع، یونانیان و بربرها روی دیگر تاریخ، ص ۲۶۷.

۷. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۴۱.

می‌کند. عهد عتیق نوسانات حیات اجتماعی و سیاسی، سیادت و بندگی قوم یهود را بیان می‌کند. با مطالعه این کتاب نه تنها تاریخ قوم یهود، بلکه تاریخ مللی که با بنی اسرائیل در تماس بودند نیز فهمیده می‌شود و در بخشهایی از این کتاب اشاره‌هایی به تاریخ ایران باستان و به ویژه کورش دوم شده است. گفتار پیامبران یهود درباره فرود آمدن بلایا بر سر گناهکاران و افتادن آنها بدست دشمنان و خراب شدن اورشلیم و سایر شهرهای بنی اسرائیل و بخشی درباره حیات مجدد اورشلیم و فرو نشستن خشم خداوند و دلجوئی از قوم خویش و بازآوردن آنها از اسارت و انتقام گرفتن از دشمنان آنان و همه این کارها که اراده محکوم خداوند، می‌بایست بدست مردی که خود بر می‌گزیند و به رهائی قوم اسرائیل می‌فرستد تحقیق پذیرد.^۱ چندان که در یک مورد بسیار شاخص می‌بینیم در تورات و سنتهای مربوط به آن کورش و حادثه سقوط بابل توسط او همواره به عنوان عنصری از برنامه و نقشه الهی برای بازگشت و نجات مردم یهود نگریسته شده است.^۲ یهودا از جمله دولتهایی بود که همیشه با قدرت آشور و بابل روابط پیچیده و غالباً خصمانه داشت و به دفعات سعی کرده بود تا در میان قدرت مصر و بابل به سیاست خطرناک یک بام و دو هوا بپردازد. خلاصه‌ای از تازه‌ترین اتفاق که می‌تواند روشن کننده تصمیم کورش در این زمینه نیز باشد این است که بعد از پیروزی نخائوی دوم، فرعون مصر به سال ۶۰۹ پ.م، یهودا وارد منطقه نفوذ مصر شده بود. در همین زمان، زوال امپراتوری آشور نو و ظهور پادشاهی بابل نو، یهودا را مجبور کرد که از میان دو قدرت مصری و بابلی، یکی را برگزیند. شکست نخانو از نبوکدنصر (بخت‌النصر در تورات) به سال ۶۰۵ پ.م باعث سقوط پادشاهی یهودا توسط نبوکدنصر شد و یهوایقیم اول را در آنجا گذاشت. یهوایقیم به سال ۶۰۰ پ.م به خیال اینکه از شکست بابل از مصر به سود خود بهره‌برداری کند، علیه بابل طغیان کرد که در پی آن در سال ۵۹۸-۹۷ پ.م نبوکدنصر به اورشلیم حمله کرد و متعاقب آن بخش مهمی از نخبگان یهود را ضمن اسارت به بابل آورد و پادشاهی تازه بنام صدقیا را بر تخت یهودا نشاند. صدقیا نیز به تحریک فرعون، سعی کرد تا اتحادیه تازه‌ای بر ضد بابل ایجاد کند. اما شرایط برای یهود مساعدت نبود زیرا یهودا بعد از شکست ۵۹۷ پ.م فقیر و ضعیف شده بود علاوه بر این اینکه یهودا از منازعات درونی رنج می‌برد زیرا علیه هواداران قیام علیه بابل، عده‌ای نیز به رهبری ارمیای اطاعت از بابل را ترویج می‌کردند. ارمیای پیروزی بابلیان را به عنوان مجازاتی از سوی خداوند بر قوم متمرّد و عهدشکن خویش می‌دانست. به دنبال قیام یهود، اورشلیم برای بار دیگر در سال ۵۸۷ پ.م تسخیر و شهر، معبد و مراکز دیگر اجتماعی ویران شد و در پی این یورش

۱. بدره‌ای، کورش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق، ص ۸۷-۸۵.

2. Vanderhooft, "Cyrus II, Liberator or Conqueror? Ancient Historiography concerning Cyrus in Babylon", p. 351.

مهاجرت دوم قوم یهود اتفاق افتاد. از این پس از پادشاهی یهود نامی باقی نماند و یهودا بخش جدای ناپذیری از قلمروی حکومت بابل نو شد.^۱

در طول دوران اسارت در بابل پیامبران یهود همواره با پیش‌گویی سرنگونی زودرس دولت بابل و بازگشت یهودیان به سرزمین اصلی، هموطنان اسیر خود را امیدوار نگاه می‌داشتند.^۲ ارمیا یکی از پیامبران یهود در سده ۶ پ.م پیش‌گویی بدین مضمون ابراز داشت تیرها را تیز کنید و شمشیرها را بدست گیرید زیرا خداوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است و فکر او بر ضد بابل است تا آنان را هلاک سازد. زیرا که این انتقام خداوند و انتقام هیکل او می باشد.^۳ اما داندامایف درباره این پیش‌گویی‌ها معتقد است که انتظار یهودیان بیش از شصت سال طول کشید. تنها پس از آنکه ماد و لیدی به تصرف پارسی‌ها درآمد، پیامبران خوش‌بینی گذشته را باز یافتند. و این نکته مهم را آشکارا در کتاب اشعیا، باب ۴۰ تا ۴۸ و با وضوح کمتری در باب ۴۹ تا ۵۵ مشاهده می‌کنیم. در واقع این متن تنها در فاصله سقوط لیدی تا سرنگونی بابل به دست پارسی‌ها تنظیم شده است. به این دلیل که گزاره‌های خاصی از این بابها به لحاظ روح و محتوا، شباهت بسیاری به اسناد میخی همزمان و بخصوص استوانه‌ی کورش دارند. شباهت‌ها چنان است که می‌توان احتمال داد نویسنده کتاب اشعیا از متنهای بابلی باخبر بوده است.^۴ همچنین در احتمال دیگر ممکن است کورش هنگام ورود به بابل با روسای جامعه تبعیدی یهود روابطی برقرار کرده باشد و در بابل است که حزقیال پیامبر خطابه‌های خود را در سال ۵۳۹ پ.م آغاز کرده است. در کتاب اشعیا باب ۴۲ آیه ۲ می‌خوانیم: چه کسی این مرد (کورش) را از مشرق برانگیخت که هر جا قدم می‌گذارد آنجا را فتح می‌کند. چه کسی او را بر پادشاهان چیره می‌گرداند و شمشیر او سپاهیان آنان را مثل غبار به زمین می‌اندازد و کمانش آنان را چون کاه پراکنده می‌کند. در اینجا نیز جمله‌هایی که به وسیله مولف اشعیا به کار برده شدند یادآور برخی از بخش‌های استوانه‌ی کورش هستند.^۵

همچنین اشعیا مستقیماً از کورش نام می‌برد و درباره کورش می‌گوید او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید و درباره اورشلیم می‌گوید بنا خواهد شد و نیز درباره هیکل که بنیاد تو نهاده خواهدگشت. در ادامه از پیمان و میثاق میان یهوه و کورش آشکارا سخن می‌گوید. خداوند کورش را برگزید و به او توانایی بخشیده تا پادشاه شود و سرزمین‌ها را فتح کند... خداوند دروازه‌های بابل را بر روی او باز می‌کند؛ دیگر آنان به روی کورش بسته نخواهند ماند. خداوند می‌گوید: ای کورش، من

۱. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۳۱-۲.

۲. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۹۲.

۳. ارمیا، باب ۵۱، آیات ۹۲-۱۱.

۴. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۹۳.

۵. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۳۳.

پیشاپیش تو حرکت می‌کنم، کوه‌ها را صاف می‌کنم، دروازه‌های مفرغی و آهنی را برایت می‌شکنم. گنجهای پنهان شده در تاریکی را به تو خواهم بخشید. آنگاه خواهی فهمید که من یهوه خدای اسرائیل هستم و تو را به نام خواندم. من تو را برگزیدم تا به اسرائیل که خدمتگزار من و قوم برگزیده من است یاری رسانی. هنگامی که مرا، نمیشناختی تو را به اسمت خواندم.^۱ در این باره این فرضیه قابل نقد است که کورش قبلاً با پیشگوییهای اشعیا آشنا بوده و براساس این آشنایی سیاست خود را نسبت به یهودیان تعیین نموده است. تشخیص رابطه میان این آیات از اشعیا با آیه اول باب یکم کتاب عزرا چندان آسان نیست. چنین به نظر می‌رسد که در این قسمت «خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و مرقوم داشت... یهوه خدای آسمانها، جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا کنم» کاملاً مشابه گفته‌های تبلیغاتی استوانه کورش دوم است تنها تفاوت مهم آن این است که کورش دوم در استوانه خود می‌داند که مردوک او را برگزیده، ولی در کتاب مقدس گفته می‌شود که کورش از هنگامی که یهوه را نمی‌شناخته از سوی او برگزیده شده است. استفاده از اصلاحات سلطنتی یهودی مانند شبان، مسیح، مسح شده، گرفتن دست راست و خواندن به نام، نمایانگر اختصاص القاب شاهانه یهودی به فرمانروایی بیگانه است ولی در غالب گسترده‌تر داعیه هخامنشیان در مورد جانشینی خاندان داود و نیز نوعی پذیرش از سوی یهودیان درباره خاندان سلطنتی هخامنشی مشاهده می‌شود البته پذیرشی در مدار قدرت مطلقه یهوه نه تنها بر یهودا بلکه بر کل جهان بوده است.^۲ اما بنا بر منابع سنتی یهودی، مسیح تنها می‌توانسته از دودمان داود باشد تا پس از برانگیخته شدن از سوی یهوه، دولت یهود را احیا کند. پس این سوال مطرح می‌شود که اشعیا چگونه یک بیگانه را مسیح خوانده است؟ توری هم‌هی ارجاعات کتاب اشعیا بنام کورش و بابل را اضافات و بافته‌های زمانهای بعد می‌داند که این نظریه را تمامی متخصصان کتاب مقدس رد کرده‌اند. در واقع اشعیا کورش را مسیح و جانشین قانونی داود خوانده بود و از این رو بعدها به عنوان یک خائن به سنت قلمداد شد.^۳

باید به این نکته توجه شود که در منابع عبرانی به مانند منابع یونانی با دیدی خود مرکز بینی مواجه هستیم. در واقع کورش منابع توراتی که برگزیده و هدایت شده یهوه است چندان که برگزیده مردوک در بابل نیز بود دیگر تعلق به صحنه تاریخ ندارد، بلکه چیزی شکوهمند و تجملی و چهره‌ای اسطوره‌ای از یک تاریخ یهود مرکز است. و از آنجا که نظریه دیگری در دسترس نیست، به ناچار باید برای درک انتظارات و هدفهای سیاسی کورش در قبال جامعه یهود فقط بر متون و ادبیات یهودایی تکیه کرد.^۴

۱. اشعیا، باب: ۴۴ آیه ۲۸ و باب: ۴۵ آیه ۵-۱.

۲. اکروید، «تصویر فرمانروایان هخامنشی در کتاب مقدس» ص ۱۸.

۳. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۹۳.

۴. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۳۴.

تقریباً هسمو با گرایش‌ها و مضامین سخنان اشعیا در کتاب عزرا^۱ درباره حکم کورش آمده « در سال اول کورش پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش را برانگیخت تا در تمامی سرزمین‌های خود فرمانی نافذ کرد و گفت: کورش پادشاه چنین می‌فرماید یهوه خدای آسمانها همه ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم. کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نبوکدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد و کورش پادشاه فارس، آنها را از دست، متردات، خزانه دار خود بیرون آورد و به شیشبصر ریس یهودیان داد. البته این حکم کورش در کتاب دوم تواریخ ایام باب ۳۶ آیات ۲۲ تا ۲۳ نیز تکرار شده است.

حکم مذکور شبیه‌ترین روایت به آن چیزی می‌باشد که در استوانه کورش گفته شده است. این روایت را نیز می‌توان از دو زاویه قرائت نمود: از جانب ایران، این روایت می‌تواند انعکاسی از داعیه کورش باشد مبنی بر اینکه خود را جانشین بر حق و مشروع دودمان داود بدانند. از سوی دیگر از دیدگاه یهودیان داعیه کورش مبتنی است بر این که وی به فرمان یهوه خدای آسمان (یا مردوک در استوانه) برانگیخته شده است. اولویتی که کورش در سال اول پادشاهی خویش برای انجام این اقدام قائل شده، نمایانگر تاکید و اهمیت این عمل از سوی وی بوده است. بدین سان هم ادعای یهودیان نسبت به این اولویت و هم تبلیغات ایران درباره شایستگی عمل کورش و تایید ادعای تاج و تخت داود در این جا قابل مشاهده است.^۲ البته با نگاهی دقیق به روایت عزرا متوجه می‌شویم که رویدادها منحصر از طریق نقل و قول و مراجعه به منابعی که به منزله اسناد رسمی دبیرخانه هخامنشی معرفی شدند بر ما شناخته شدند. در این اعلامیه کورش به تجدید بنای معبد اورشلیم، تحویل ظروف مقدس به شاهزاده شیشبصر فرمان داده است. البته درباره اصالت این نقل قولها، شک‌هایی وجود دارد و آشکار است که نفع و مصلحت راوی در آن بوده است که عنایت خاص کورش را در قبال یهودیان خاطر نشان کند و نیز امکان دارد که روای وقایع را از نظر زمانی و ترتیب وقوع آنان با هم در آمیخته باشد.

بدین معنی که برخی از رویدادهایی که به آغاز پادشاهی کورش نسبت دادند در دوران سلطنت کمبوجیه و حتی بعد از آن اتفاق افتاده باشد. در مجموع به طور کلی اگر تدابیری که کورش اتخاذ کرده و وقایع نویسنده آنان را ذکر کرده باشد، اما با این وجود نیز در جزئیات برخی از تصمیمهای شاهانه و تاریخ دقیق اتخاذ آنها، تناقض‌ها و عدم اطمینان‌هایی وجود دارد.^۳ در پاسخ به این سوال پژوهش که با

۱. عزرا، باب ۱، آیات ۹-۱.

۲. اکروید، «تصویر فرمانروایان هخامنشی در کتاب مقدس» ص ۱۸.

۳. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۳۵.

توجه به عنایت بسیار ویژه منابع توراتی به کورش دوم آیا می‌توان چنین پنداشت که کورش معتقد یا متمایل به دین یهودی بوده است؟

باید گفت حتی با اسناد به منابع معاصر وی نمی‌توان به مذهب کورش پی برد. در واقع در استوانه کورش برگزیده مردوک خدای بزرگ میانرودی است و در تورات او برگزیده یهوه، خدای یکتای یهودیان است اما هیچ یک از این متون مذهب کورش را به ما نشان نمی‌دهند، بلکه بردباری و تسامح کورش را برابر ادیان دیگر بازگو می‌کنند.^۱ چندان که می‌بینیم کورش دوم چنین سیاستی را که تقریباً تا پایان دوران هخامنشی نیز ادامه یافت و هدف از آن فراهم نمودن شرایط مناسب برای همکاری با نخبگان محلی در پیوند با نظام تازه شکل گرفته پارسی‌ها بود. یکی از منابعی که چگونگی برخورد و سیاست کورش دوم را نسبت به ملل تابع و همچنین سرزمین‌های تحت تسلط پارسی‌ها بازگو می‌کند استوانه وی از بابل می‌باشد.

در منبع بابلی می‌خوانیم که پس از فتح بابل کورش دوم پیکره خدایان سرزمین‌ها و اقوام مختلف از شوش تا آشور و اکد را به سرزمین‌های اصلی خودشان بازگردانید و همچنین به تعمیر و بازسازی معابد آنان پرداخت و نیز اجازه داد مردمان به سرزمین‌هایشان بازگردند.^۲ بنابراین ضمن پذیرفتن تسامح مذهبی کورش در قبال ادیان دیگر، در تحلیل منطقی برخی به نکته مهم برمی‌خوریم که از آنجایی که در جوامع شرق باستان مذهب و سیاست کاملاً در پیوند با هم بودند بنابراین منطقی است که منابع عبرانی نیز تاریخ را از دیدگاه مذهبی خویش به نمایش گذارند. به بیان روشنتر اینکه در آن عصر هر شهر و یا هر قومی برای خود خدایان و معابدی داشتند که آن شهر و قوم را محافظت می‌کرد. معابدشان نیز محل اجرای آداب کیش و هم مظهر و نماد یک هویت مستقل با خود مختاری سیاسی تلقی می‌شد. بنابراین قابل درک است که پادشاهی بعد از گشودن شهری، پیکره خدایان شهر و اشیای متبرکه محرابها را نیز همراه با خاندان سلطنتی و نخبگان سیاسی و نظامی سرزمین مغلوب با خود ببرد که از این طریق امکان هر شورش را از طرف آنان سلب کند و این دقیقاً همان کاری بود که نبوکدنصر (بخت النصر) پس از فتح اورشلیم انجام داد. البته عکس مطلب نیز همین مصداق را دارد، به این مفهوم که تجدید استقرار سیاسی و مذهبی دوباره یک شهر و جامعه به مسئله بازگردان تندیس‌های خدایان تبعیدی به جایگاه و سرزمین اصلیشان مرتبط بوده است و این همان کاری است که کورش دوم در بابل کرده بود. بنابراین ویژگی استثنایی تدابیری که توسط کورش اتخاذ شده فقط ناشی از دیدگاه به شدت یهود مرکزی منابع توراتی است و اگر واقعه را در مفهوم و محیط ایدئولوژیکی و سیاسی شرق نزدیک باستان آن دوره

۱. دریایی، «پارس و پاسارگاد: اسطوره و تاریخ پارسیان قبل از شاهنشاهی هخامنشی»، ص ۴۷.

2. Zadok, "On the connections between Iran and Babylonia in the sixth century B.C.", p.61. Van der Spek, "Cyrus the Great, Exiles and Foreign Gods a Comparison of Assyrian and Persian Policies on Subject Nations", p. 35.

قرار دهیم همان چیزی خواهد شد که در واقعیت بوده است. یعنی فصلی بسیار مهم برای یهودیان به معنای اخص، اما فصلی معمولی و جاری برای بسیاری از اقوام شرق نزدیک که در دوران اقتدار و چیرگی دولت‌های آشور و بابل با این مفهوم و مقوله آشنا شده بودند.^۱ در بیان و تحلیل سیاسی نیز یکی از علل ویژه روابط میان کورش و رهبران و جامعه یهودی بابل را می‌توان این گونه تفسیر نمود که مطابق گفته هرودوت مصر در زمره دشمنانی بوده که کورش از سال ۵۴۶ پ.م ضمن ترک جبهه‌ی لیدی از آن بیمناک بود. این مسئله یکی از دلایلی است که براساس آن ایجاد یک ساتراپی یا ایالت در اورشلیم که یکسره در اختیار منافع پارسیان باشد، در متن یک استراتژی وسیع‌تری قرار داشته و هدف آن در درازمدت تسخیر سرزمین مصر بوده است.^۲

نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی منابع یونانی و عبرانی چنین مشاهده شده است که دیدگاه منابع مذکور نسبت به کورش دوم، بنیانگذار امپراتوری هخامنشی معلول علت‌هایی بوده است. با توجه به این واقعیت که سنت شفاهی در ایران باستان مقدم بر تاریخ کتبی بوده است، بنابراین شاهان بزرگ و پارس‌ها، امر نظارت بر خاطره تاریخی خویش را به دیگران واگذاشتند، و نتیجه‌ای که از این واقعیت ایجاد می‌شود این است که تاریخ هخامنشیان را ناچار باید از طریق مکتوبات ملل تابع یا دشمنان آنها بررسی کنیم و در همین راستا اقتداری که تاریخ نویسان یونانی از این راه نصیب خود کرده‌اند، ناشی از این عامل بوده است. عامل دیگری که در شیوه تاریخ نویسی یونانیان و دیدگاه‌شان نسبت به کورش دوم تاثیرگذار بوده در واقع، افزایش وسعت قلمروی هخامنشیان بود که آنها را به صورت اجتناب ناپذیری در مقابل یونانیان قرار داد که این امر در تاریخ نگاری جانب گرایانه مورخین یونانی نسبت به تاریخ هخامنشی انعکاس پیدا کرده است. بنابراین منابع کلاسیک در ارائه تصویری دقیق و کاملاً منطبق بر واقعیت از تاریخ کورش و چگونگی استقرار امپراتوری هخامنشی توسط او ناتوان عمل کردند. البته باید به نوع و شیوه تاریخ نویسی خود مورخان یونانی هم توجه نمود به عنوان نمونه هرودوت در بیان تاریخ کورش به افسانه‌ها و اساطیر متوسل می‌شود و آنان را به عنوان رویدادهای تاریخی و واقعی ارائه می‌دهد و خود نیز به مداخله خدایان در عالم انسانی معتقد بود که این اعتقاد نشأت گرفته از فرهنگ یونان باستان بوده است. البته این مسلم از اهمیت کتاب تاریخ هرودوت نمی‌کاهد. مجموعه این عوامل باعث شد که بررسی تاریخ کورش دوم از سوی مورخان یونانی به صورت سطحی و فاقد دقت نظر ارائه شود. در

۱- بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۳۷-۱۳۶.

Van der Spek, "Cyrus the Great, Exiles and Foreign Gods a Comparison of Assyrian and Persian Policies on Subject Nations", p. 39-40.

۲- بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۳۷.

مقابل تصویر ترسیم شده از کورش دوم در منابع عبرانی بسیار مثبت، و متأثر از سیاست تسامح آزادی مذهبی می‌باشد که وی بعد از فتح بابل نسبت به یهودیان اعمال کرد، همچنان که کورش چنین رفتاری را هم با بابلیان داشت و در استوانه وی را برگزیده خدای مردوک نامیدند. بنابراین براساس متون عهد عتیق نمی‌توان به مذهب کورش پی برد و چنین استنباط نمود که وی به دین یهودیت گرویده بود. همچنین با توجه به این مسئله که عهد عتیق شامل مجموعه‌ای از حوادث تاریخی، افسانه‌ای، مضامین ادبی و پیشگویی پیامبران یهود است و با آنکه اطلاعات سالنامه‌ای هم ارائه می‌دهد که آن هم اشکالات خاص خود را دارد، با این وجود شکل داستان دارد تا واقعیت. بنابراین ارزیابی‌ها درباره اینکه تا چه اندازه می‌توان تاریخ واقعی را از روی گزارشات عهد عتیق بازسازی کرد با هم متفاوت است. اگر چه صحت و اعتبار تاریخی کتب عهد عتیق مورد تردید است، ولی نشان می‌دهد که جامعه‌ی یهودیان تحت حکومت پارسیان دوست داشتند چگونه به آنها نگریسته شود و چه انتظاراتی از دولت ایران داشتند. بنابراین در خصوص نظر آنها به کورش دوم به عنوان فرمانروایی که خیرخواه یهود بوده فاقد دید و واقعیت تاریخی است در عین حال به جای آن تجلیل و سپاسداری محض آنان را از کورش دوم نشان می‌دهد.



منابع و مآخذ

- آسیخولوس، *ایرانیان*، ترجمه کامیاب خلیلی، تهران: سروش، ۲۵۳۶.
- ارسطو، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۳۷، ج ۱.
- اکروید، پیترو. «تصویر فرمانروایان هخامنشی در کتاب مقدس». در *تاریخ هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج. ۵. تهران: توس، ۱۳۸۸، ص ۳۸-۱۵.
- افلاطون، *قوانین*، ترجمه محمد حسن لطیفی، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفعلی‌شاهی، ۱۳۵۴، ج ۱.
- بدره‌ای، فریدون. *کورش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق*، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴، ج ۲.
- بدیع، امیر مهدی. *یونانیان و بربرها روی دیگر تاریخ*، ترجمه قاسم صفوی، تهران: توس، ۱۳۸۴، ج ۳.
- بریان، پیر. *تاریخ امپراتوری هخامنشان*، ترجمه مهدی سمسار، ج. ۱. تهران: زریاب، ۱۳۸۶.
- برسوس، ماریا. *شاهنشاهی هخامنشی (از کورش بزرگ تا اردشیر اول)*، ترجمه هایده مشایخ، تهران: ماهی، ۱۳۸۸.
- داندامایف، محمد. *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه خشایار بهاری، تهران: کارنگ، ۱۳۸۱.
- دریایی، تورج. «پارس و پاسارگاد: اسطوره و تاریخ پارسیان قبل از شاهنشاهی هخامنشی» در *فصل نامه تاریخ ایران باستان*، شماره دوم، ۱۳۸۵، ۴۱-۵۰.
- سیسیلی، دیودور. *کتابخانه تاریخی*، ترجمه حمید بیکس شورکابی، تهران: جامی، ۱۳۸۴، ج ۱.
- سانسی وردنبورخ، هلن. «پنجمین پادشاهی شرقی و یونان مداری». در *تاریخ هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج. ۵. تهران: توس، ۱۳۸۸، ص ۱۹۹-۱۷۹.
- شاپور شهبازی. *علیرضا پاسارگاد*، شیراز: بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۹، ج ۲.
- فرای، ریچارد. *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- کتاب مقدس، بی تا، بی جا.
- کوک، مانوئل. *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس، ۱۳۸۴.
- گزنفون، *کورش نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲.
- گیرشمن، رومن. *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: نگاه، ۱۳۸۶.
- ماری، آزوین. «هرودوت و تاریخ شفاهی» در *تاریخ هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج. ۵. تهران: توس، ۱۳۸۸.
- هرودوت، *تاریخ*، ترجمه هادی هدایتی، ج. ۱. تهران: چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
- Briant, P. (2005). "History of the Persian Empire (550-330 B.C)", In: *Forgotten Empire: The world of the Ancient Persia*, Edited by John Curtis & Nigel Tallis. London: 12 - 17.

- Dandamaev, M. A. (1999). “Achaemenid Imperial Policies and Provincial Governments”, in: *Ir Ant*, vol. XXXIV: 269– 282.
- Garrison, M. B. (2011). “The Seal of Kurašthe Anzaniti, Son of Ššēš (Teispes), PFS 93: Susa– Anšan– Persepolis”, in: *Elam and Persia*, Edited by Javier Alvarez–Mon & Mark B. Garrison, Eisenbrauns. Pp: 375 – 405.
- Imanpour, M. (2002–2003). “The Medes and Persians: were the Persians ever ruled by the Medes?” in: *Name – ye Iran – e Bastan*, Vol. 2, No. 2: 61–79.
- Kuhrt, A. (2007). *The Persian Empire A corpus of source from the Achaemenid period*, vol. 1, Rutledge, London and New York.
- Van der Spek, R. J. (2013). “Cyrus the Great, Exiles and Foreign Gods a Comparison of Assyrian and Persian Policies on Subject Nations” To be published in: Wouter Henkelman, Charles Jones, Michael Kozuh and Christopher Woods (eds.), *Extraction and Control: Studies in Honor of Matthew W. Stolper*. Oriental Institute Publications. Chicago: Oriental Institute of the University of Chicago. pp: 1 - 44.
- Vanerhooft, D. (2006), “Cyrus II, Liberator or Conqueror? Ancient Historiography concerning Cyrus in Babylon” in *Judah and the Judeans in the Persian Period*, Edited by Oded Lipschits & Manfred Oeming, pp: 351–372.
- Waters, M. (2004). “Cyrus and the Achaemenids”, in: *Iran*, vol. XLII. pp: 91 – 102.
- Zadok, R. (1976). “On the connections between Iran and Babylonia in the sixth century B.C.”, in: *IRAN* 14, 60 – 78.
- Zournatzi, A. (2011), “Early Cross – Cultural Political Encounters along The Paths of The Silk Road: Cyrus The Great As a “King of The City of Anshan”, in: Proceedings of the first national Conference “*Iran and The Silk Road*”, Tehran. 1–15.